

پژوهشنامه‌ی ادب غنایی
دانشگاه سیستان و بلوچستان
سال هفتم، شماره‌ی دوازدهم، بهار و تابستان ۱۳۸۸
(صص: ۳۰-۵)

شاد زیستی و شادگامی در شعر رودکی

دکتر علی محمد پشت دار* – محمدرضا عباسپور خرمالو**
استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور تهران

چکیده

سامانیان در قرن چهارم هجری حکومتی نسبتاً مقتدر در حوالی ماوراء النهر ایجاد کردند. شرایط مناسب اقلیمی و اقتصاد پویا، امنیت و ثبات سیاسی بستری مناسب برای اهالی منطقه فراهم کرد که در راه علم و فرهنگ و هنر گام‌های ارزشمندی بردارند. شهر بخارا پایتخت شکوهمند آل سامان بود که در آن دانشمندان و شاعران بزرگ پرورش یافتند. ابو عبد الله رودکی، (پدر شعر فارسی و شاعر دربار سامانیان از تنعم و رفاه اقتصادی و جایگاه اجتماعی فوق العاده‌ای برخوردار بود. بر پایه‌ی این رونق و غنای همه جانبه، دیوان این ملک الشعراء دربار و دیگر شاعران هم عصر او حاوی درونمایه‌هایی چون: عشق و عشقبازی، مدح ممدوح، می و شادخواری گشت. داشتن روحیه‌ی شاد به دور از رذایل اخلاقی بی شک حاصل نداشتن دغدغه‌های امور معاش و آزادی در بیان فکر و اندیشه است. به ادعای این

*Email: amposhtdar@gmail.com

**Email: abbaspoor_mo@gmail.com

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد واحد رودهن

تاریخ پذیرش: ۸۸/۵/۱۲

تاریخ دریافت: ۸۸/۲/۱۵

مقاله، فراهم شدن رفاه اجتماعی مناسب با پشتوانه‌ای عظیم از ثروت و ثبات قدرت سیاسی، عاملی بزرگ در ترویج شادی و شادمانه زیستن مردم در کنار هم بوده است. در عصر سامانیان زمینه‌های اصلی این رفاه فراهم شده بود و رودکی به عنوان یک شهروند برخوردار از این مواهب، آثار و نمونه‌های شادی حاصل از رفاه اجتماعی را در شعر خود منعکس ساخته است. بنابراین در این مقاله برآنیم تا به کمک تحلیل محتوا و به روش بسامدی، به اثبات مدعای خود بپردازیم.

واژگان کلیدی: رودکی، سامانیان، رفاه اجتماعی، شادخواری.

مقدمه

طبع لطیف آدمی همواره در طلب امور و صنایعی است که روحیه‌ی او را نوازش دهد و بدان آرامش یابد. اگر دغدغه‌ی فکری و اندیشه‌ی کار روزمره کمتر باشد کشش و تمایل به صنایع بیشتر می‌شود و هنر جلوه می‌کند و جایگاه مقبول نزد خاص و عام می‌یابد. از میان صنایع ظریفه که غالباً جنبه‌ی زیبایی دارد و مردم از آن التذاذ می‌جویند، هنر شاعری است. «این هنر در اجتماع هنگامی متداول می‌شود که عمران بشر ترقی کند و از نیازهای ضروری درگذرد و به مرحله‌ی شهرنشینی و آنگاه امور تجملی و تفننی برسد. آنگاه این فن به وجود می‌آید. زیرا تنها کسی بدان توجه می‌کند که از لحاظ کلیه‌ی نیازهای ضروری و مهم مانند وسایل معاش و خانه و جز اینها آسوده باشد» (ابن خلدون، ۱۳۵۳: ۸۶۱/۲).

شاعر برای اعتلای هنر خویش نیازمند یک پشتیبان قوی است، که هم دارای قدرت اقتصادی باشد و هم نیروی سیاسی که بدان هم متمکن گردد و هم شعرش رواج و رونقی یابد و شهرتی فراگیر یابد. «شعر و ادبیات و هنر باید توسط سلاطین حفظ شوند و با توجه به اوضاع اجتماعی و فکری سده‌های چهارم و پنجم هجری الحق پادشاهان از این گهرهای گرانبها نگهداری کرده‌اند و با گردآوردن گویندگان و نویسندگان و تشویق آنان روز به روز بر ذخایر ادبیات فارسی افزودند» (یوسفی، ۱۳۷۴: ۴۲). رودکی با روحیه‌ی شاد خود به همه‌ی زوایای تاریخ و روشن آن روزگار با صراحت و صداقت اشاره می‌کند و عقاید خود را به هر نحوی

که مطلوب می بیند بازگو می کند. امیر نصر سامانی نیز پشتوانه ای مطمئن برای استاد رودکی است. علاوه بر امیر وزرای دربار نیز شاعر را از پاداش های خویش بهره مند می ساختند.

یکی از سلسله های ایرانی که پس از اسلام در این سرزمین پهناور تشکیل شد، سامانیان است. آل سامان در حوالی ماوراء النهر (خراسان بزرگ) حکومت مقتدری برپا ساخته و شهر بخارا را مرکز حکومت خویش کرده بودند. حکومتی که به ایرانی بودن خود تفاخر می کرد و تبار خویش را از دودمان ساسانیان می دانست و به احیای دربار باشکوهی با همان عظمت پیشین در شهر بخارا می کوشید. بخارا آن روزها غرق در نعمت و شادخواری بود و به رونقی چشمگیر رسیده بود. چنان که «اعراب بخارای آن روزگار را مدینه التجار می گفتند» (نرشخی، ۱۳۱۷: ۳۰). هرچند با افول این سلسله فروغ از دیدگان بخارا رخت برپست و به زوال و رکودی فرو رفت که دیگر هرگز آن رونق را به خود ندید.

سامانیان به هنرهای ظریفه از جمله شعر و موسیقی توجه ویژه ای داشتند و در دربار، شاعران فراوانی بودند که اوضاع داخل مملکت را وصف می کردند و اگر امروز ما به آن رونق از میان رفته اشاره می کنیم، از خلال این اشعار است. «در شعر رودکی و سخن شاعران نزدیک به عهد او، بسیار اشارت ها هست که نشان می دهد شاعر در دربار بخارا یک چند غرق در ثروت و نعمت و آسایش بوده است و از امیر نصر و وزیرش بلعمی و امیران و بزرگان عصر خویش نواخت و صله می یافته است..... اینست بخارای شادخوار بی اندوه که رودکی شور و زیبایی مجالس بزرگان آن را در اشعار جاودان خویش منعکس کرده است و بانگ شور و زندگی را از ورای قرن های دور هنوز از بازماندهی اشعار وی می توان شناخت» (زرین کوب، ۱۳۴۳: ۹). در مقام شکوه بخارا می توان به روایت چهار مقاله‌ی نظامی عروضی اشاره کرد که رودکی برای ترغیب و توجه امیر نصر بدان توسل جسته است:

ای بخارا شاد باش و دیر زی میرزی تو شادمان آید همی
میر ماه است و بخارا آسمان ماه سوی آسمان آید همی

میر سروست و بخارا بوستان سرو سوی بوستان آید همی
(رودکی، بی تا: ۴۴)

از خلال اشعار دیوان رودکی به عنوان امیرالشعرا دربار سامانیان و آدم الشعرا ادب فارسی به نکاتی می توان دست یافت که نشان می دهد اوضاع اقتصادی مناسب و ثروت بسیار و ثبات سیاسی تأثیر مهمی در ترویج رفاه اجتماعی داشته و نتیجه اش رواج انواع هنر، رونق علم و علم آموزی، حسن خلق و مهمان نوازی، شعر و شاعری، کتابت و تولید انبوه آثار مکتوب بوده است. امنیت کشور نیز امکان سفرهای متعدد را فراهم می کرد که این سفرها خود نتایج جز انتقال ثروت و تبادلات فرهنگی و علمی در پی نداشته است.

رفاه اجتماعی و حمایت از شاعران

سامانیان نه تنها در اعتلای فرهنگ ایران باستان در شهر بخارا کوشیدند، بلکه از لحاظ اقتصادی نیز به توفیقاتی دست یافتند که موجب رونق اقتصادی در این عهد شد. «در اکتشافاتی که در ناحیه ای اسکانندیناوی و لهستان صورت گرفته، سکه های نقره ای سامانیان به دست آمده است که خود دال بر حجم مبادله ای کالا از ماوراء النهر به اروپای شرقی است» (فرای، ۱۳۶۵: ۱۵۰). اگر اقتصاد رونق چشمگیر داشته باشد موجب رفاه اجتماعی می شود و پشتوانه ای برای پرداختن به امور هنری و شادکامی در سطح عموم مردم می گردد. «در کل تاریخ ادب فارسی دوره ای سامانی از نظر فراغت خاطر و رفاه اجتماعی نسبی برای شاعران کم نظیر است» (شفق، ۱۳۷۸: ۷۱). هرگاه شاعر بخواهد از ممدوح صله ای دریافت کند، بر خلاف مذاحان قرون بعد بی هیچ تملق و چاپلوسی در پایان شعر خویش با حسن طلب بدان اشاره می کند و ممدوح غرق در شادی با خوی کریمانه درخواست او را اجابت می کند.

آفرین و مدح سود آید همی گربه گنج اندر زیان آید همی
(رودکی، بی تا: ۴۳)

تنها ممدوح نبود که از صله‌ی خود شاعر را متمکن می ساخت. ندیمان و نزدیکان امیر نیز به فراخور حال و مقام، شاعر را از عطایای خود بهرمنند می کردند. نمونه‌ی این دهش را عروضی سمرقندی چنین نقل می کند: «ملول گشتند و آرزوی خانمان برخاست. پادشاه را ساکن دیدند، هوای هری در سر او و عشق هری در دل او. در اثناء سخن، هری را بهشت عدن مانند کردی، بلکه بر بهشت ترجیح نهادی. از بهار چین زیادت آوردی. دانستند که سر آن دارد که این تابستان نیز آنجا باشد. پس سران لشکر و مهران ملک به نزدیک استاد ابو عبد الله الوردکی رفتند و از ندمای پادشاه هیچ کس محتشم تر و مقبول القول تر از او نبود. گفتند: "پنج هزار دینار تو را خدمت کنیم، اگر صنعتی بکنی که پادشاه از این خاک حرکت کند که دل های ما آرزوی فرزند همی برد، و جان ما از اشتیاق بخارا هم، برآید" رودکی قبول کرد که نبض امیر بگرفته بود و مزاج او بشناخته. دانست که به نثر با او درنگیرد، روی به نظم آورد و قصیده ای بگفت» (نظامی عروضی سمرقندی، ۱۳۶۴: ۵۲). نکته ای که از این روایت برمی آید، عظمت شاعر است که درباریان همه وی را به چشم بزرگی می نگرند و او را نزدیکترین شخص و سخن او را نافذترین سخن در دل و قلب پادشاه می دانند و رودکی الحق فراخی سخن را با موسیقی توأم می کرد و امیر نصر را شیفته و مفتون شعر خویش می ساخت. «و به وقتی که امیر صبح کرده بود، درآمد و به جای خویش بنشست و چون مطربان فرو داشتند، او چنگ بر گرفت و در پرده‌ی عشاق این قصیده آغاز کرد:

بوی جوی مولیان آید همی یاد یار مهربان آید همی.....
 ای بخارا شاد باش و دیر زی میر زی تو شادمان آید همی
 میر ماه است و بخارا آسمان ماه سوی آسمان آید همی.....
 چون رودکی بدین بیت رسید، امیر چنان متفعل گشت که از تخت فرود آمد و بی موزه پای در رکاب خنگ نوبتی آورد و روی به بخارا نهاد، چنانکه رانین و موزه تا دوفرسنگ در پی امیر بردند به برونه و آنجا در پای کرد و عنان تا بخارا هیچ باز نگرفت» (همان: ۵۳-۵۲).

التفات ممدوحان به قدری شاعران را بی نیاز می کرد که با فراغ بال به صنعت شاعری بپردازد بی آنکه دغدغه ی تأمین معاش داشته باشد. در چنین شرایطی بود، «چون درین نوبت رودکی به سمرقند رسید، چهارصد شتر زیر بنه او بود» (همان: ۵۳). و از این گونه ثروت اندوزیها در این عهد کم نیست.

رفاه اجتماعی بستر شادمانگی فراگیر

چنانکه در بالا گذشت، «حکومت آل سامان دارای قدرت اقتصادی قوی بود که با توان سیاسی عظیم خود ثبات اجتماعی در سطح منطقه ی خراسان به وجود آوردند. چون در صدد احیای آیین های باستان ایران بودند، دست به اقدامات فرهنگی زدند. بر روی هم تکاپوی اقتصادی و رفاهیت اجتماعی راه را برای اقدامات فرهنگی بزرگ هموار کرد و می بینیم سامانیان در راستای استقلال سیاسی و در جهت استقلال فرهنگی اقدامات شایانی کردند. هدف آنان از چنین اقداماتی احیای غرور قومی بوده است» (شفق، ۱۳۷۸: ۷۳). سامانیان برای احیای غرور قومی علاوه بر ارج نهادن به شعر و شاعری، موسیقی و خنیاگری را محترم می شمردند و شاعران نیز در اشعار خویش به آلات موسیقی و نواختن آنها اشاراتی کرده اند و آن را از ضروریات شادخواری و شراب نوشی دانسته اند:

ساقی گزین و باده و می خور به بانگ زیر کز کشت سار نالد و از باغ عندلیب

(رودکی، بی تا: ۱۴)

رودکی چنگ گرفت و نواخت باده انداز، کو سرود انداخت

(رودکی، بی تا: ۱۵)

باز تو بی رنج باش و جانِ تو خرم با می و با رود و با نبیذ فناروز
(همان: ۵۷)

می لعل پیش آر و پیش من آی به یک دست جام و به یک دست چنگ
(همان: ۵۸)

اگر در جامعه‌ای رفاه اجتماعی چشمگیر باشد و مردم توان ادامه‌ی حیات داشته باشند، برای گذران اوقات فراغت به صنایع ظریفه از جمله‌ی سرود، شعر و موسیقی روی می آورند و این صنایع در طبع شاد آنان تأثیر مثبتی خواهد داشت. پس رواج خنیاگری و موسیقی در عهد سامانی با رونق اقتصادی ماوراء النهر مرتبط بود و همگان بدان روی آورده بودند. «از جمله‌ی جریان‌ات اجتماعی در این دوران، وجود خنیاگری و نوازندگی است. موسیقی و نواختن الحان که از دیرباز به عنوان هنری قومی و ایرانی در این سرزمین جریان داشته است، در دوران سامانیان که خود را از دودمان بزرگان گذشته می دانستند، ادامه یافت» (همایی، ۱۳۷۵: ۱۷۱).

اقتصاد پویای سامانیان به سبب رونق اقتصادی اهالی منطقه بود که توان پرداخت مالیات را به حکومت داشتند و چون درآمد مکفی بود، از پرداخت آن امتناع نمی کردند. «یکی از پشتوانه‌های مادی سامانیان برای پرورش شعرا و ادبا، ثروت و مکتبی بود که به صورت مالیات و خراج مقداری از آن به خزانه‌ی امیر نیز می رسید» (شفق، ۱۳۷۸: ۶۷). درباره‌ی رونق اقتصاد و توانمندی مردم همین بس که «سامانیان با آنکه در اخذ مالیات رعایت کمال عدل و انصاف را می کرده اند بازهم در حالت عادی چهل میلیون درهم عواید داشته اند که همانند ایران قدیم در سال دوبار و در هر بار بیست میلیون جمع آوری می شد» (صفا، ۱۳۳۵: ۲۲۲).

وقتی عامه‌ی مردم دارای منبع درآمد مطمئنی باشند و فقر از سطح جامعه زدوده شده باشد، روح انصاف و شادی مطلق در میان مردم آشکار می شود و خلق و خوی میهمان نوازی و ترویج می یابد و با پشتوانه‌ی محکم دغدغه‌ای برای مال اندوزی ندارند. «بخشش مردم ماوراء النهر چنانست که گویی همه‌ی افراد یک خانواده اند و کسی که به خانه‌ی دیگری وارد شود، گویی به خانه‌ی خود درمی آید. بسیار مهمان نوازند و از مهمانی که شبانگاه بدانان وارد شود

ناخرسند نیستند. بلکه از وی پذیرایی می کنند بی آنکه بشناسند و توقع پاداش داشته باشند. در ماوراء النهر هر مالک توانگری کوشش می کند که قصر بزرگی بسازد و در آن قصر مهمانسرای بزرگ نیز ترتیب دهد. آنگاه تمام روز در فکر آنست که نیازمندی های مهمان را تأمین کند و با شوق فراوان از میهمان پذیرایی کند» (ابن حوقل، ۱۳۴۵: ۱۹۶-۱۹۵). این خوی و طبع لطیف کریمانه با اقتصاد باشکوه در کنار محیط سرسبز و طرب افزا جای هیچ اندوه و نگرانی برای ساکنان شادکام و شادخوار ماوراء النهر باقی نمی گذاشت «چشم انداز طرب افزای محیط ماوراء النهر به روی ساکنانش گشوده بود، به همراه اقتصاد و درآمد بسنده، زمینی شادمانی و اغتنام وقت را تا حد زیادی برای شاعران آن نواحی فراهم می آورد» (شفق، ۱۳۷۸: ۶۱).

شاد زی با سیاه چشمان، شاد
ز آمده شادمان بیاید بود
وز گذشته نباید کرد یاد

(رودکی، بی تا: ۱۷)

حتی در احیای جشن های پیش از اسلام نیز کوشش می شده و چنانست که رودکی آمدن جشن مهرگان را به امیر نصر تبریک می گوید:

ملکا جشن مهرگان آمد جشن شاهان و خسروان آمد

(همان: ۱۹)

علاوه بر امیر، همگان را به خوشی و اغتنام فرصت فرا می خواند:

به خوشدلی گذران بعد ازین که باد اجل درخت عمر بد اندیش را ز پا افکند

(همان: ۲۱)

در وصف حال خوش خویش در دربار بخارا گوید:

همیشه شاد و ندانستی که غم چه بود دلم نشاط و طرب را فراخ میدان بود

(همان: ۲۳)

و در ادامه این شادمانگی و نعمت ها را از الطاف آل سامان می داند:

کرا بزرگی و نعمت ز این و آن بودی مرا بزرگی و نعمت ز آل سامان بود
(همان: ۲۴)

اگر کسی از اوامر شهریار سرپیچی کند، طرب و شادکامی از وی دور می شود، به آفت
الهی گرفتار می شود. باید نعمت روزگار را که در اختیارش قرار داده شده قدر نهد و طاعت
شهریار را تن دردهد.

هرکه سر از پند شهریار پیچید پای طرب را به دام گرم درافکند
(همان: ۲۰)

تساهل دینی سامانیان و تأثیر آن در رفاه اجتماعی

یکی از ویژگی های مهم مذهب در عهد سامانی، تساهل و آسان گیری مذهب در نزد
حکومت و مردم بود. امرا هنوز تعصب محمودی پیدا نکرده بودند که انگشت بر جهان نهاده
باشند و قرمطی بجوینند. «آسان گیری سامانیان نسبت به فرق و مذاهب مختلفست. به طوری که
هیچ کس از حیث اظهار عقاید دینی و مذهبی دچار تنگناهایی که در ادوار بعد، مثلاً
دوره ی غزنویان و سلاجقه پیش آمده، نبود. این امر از مهمترین اسباب علم و نظر و اشاره ی
حکمت و علوم عقلی می تواند باشد. از اینجاست که می توان گفت دوره ی سامانیان، دوره ی
رونق ادب و علم و عصر آزادی افکار و کمال تمدن اسلام در ایران است» (شفیق، ۱۳۷۸: ۳۹).

شواهد تاریخی دال بر وجود ادیان زردشتی، یهودی و بودایی در ماوراء النهر است، که پیروان
این ادیان آزادانه بی هیچ قید و منعی به دین خود بودند و در تنگنای قوانین شرع و تعصب
سخت امرا قرار نداشتند. «در روزگار سامانیان با این که اسلام دو بیست سال بود که در ماوراء
النهر نفوذ پیدا کرده و جایگاهی یافته بود، زردشتیانی در آن منطقه می زیستند که از پرداخت
جزیه معاف شده بودند. این زردشتیان که در سراسر ماوراء النهر پراکنده بودند، دارای
آتشکده هایی بودند که در آنها مناسک دینی خود را آزادانه به جای می آوردند» (بیرونی، ۱۳۵۲:

(۲۶۸). افکار و عقاید ایران باستان بخصوص اندیشه های مذهبی در شعر شاعران این دوره نفوذ پیدا کرده است. از خلال دو بیت از رودکی می توان پندار نیک، کردار نیک و گفتار نیک را دریافت:

چهار چیز مر آزاده را ز غم بخرد تن درست و خوی نیک و نام نیک و خرد
هر آن که ایزدش این چهار روزی کرد سزد که شاد زید جاودان و غم نخورد

(شفق، ۱۳۷۸: ۳۶)

«در بلخ و دیگر مکان ها تعداد قابل توجهی یهودی زندگی می کردند و احتمال دارد که ابو المؤید بلخی در پروردن داستان یوسف و زلیخا از یهودیان بلخ الهام گرفته باشد» (امامی، ۱۳۵۲: ۵۶۶). تنوع در مذاهب اسلامی نیز وجود داشت. اما در برخی نقاط غالب مردم به فرقه ای خاص عقیده داشتند. «در ری و بخارا دین اسلام با نظر و سلیقه ای ابوحنیفه اجرا می شد. در مرو، قزوین، شیراز و اردبیل مذهب شافعی و در اصفهان و سمرقند آمیخته ای از مذاهب شافعی و حنبلی به نسبت مساوی تسلط داشت» (فرای، ۱۳۶۳: ۱۲۵). برای نمونه با توجه به بیت:

کسی را که باشد به دل مهر حیدر شود سرخ روی در دو گیتی به آور

(رودکی، بی تا: ۵۶)

از روی این بیت و عقایدی که به رودکی نسبت داده اند، او را بر مذهب اسماعیلیه دانسته اند. «جامعه ای دوره ای سامانی از نظر عمل به دستورات شرعی روی هم رفته با سختگیری و فشار نبود. عالمان دینی عمدتاً بر مذهب ابوحنیفه بودند و مذهب ابوحنیفه دارای وسعت نظر و تسامح خاصیت. امرا و سلاطین سامانی همچنان که مردم را در انتخاب مذهب آزاد گذاشته بودند، از نظر عمل به فرائض نیز اشراف شدید و سختگیرانه اعمال نمی کردند» (شفق، ۱۳۷۸: ۸۷). خود امرا برای حفظ حکومت و سنت پدرشاهی بازمانده از اجدادشان و با توجه به روحیه ی مردم ماوراءالنهر و طبع آزاد و لطیف آن ناحیه مذهب ابوحنیفه را برای مقاصد حکومتی خود مناسب دیدند و فقیهان برجسته ای در این مذهب در دربار خود نگه می داشتند. «در حقیقت انتخاب مذهب حنفی به عنوان مذهب رسمی کشور از طرف سامانیان به خاطر

تساهل و اغماضی بود که در ذات مذهب حنفی وجود داشت و این تسامح دینی با روحیه ی مردم خراسان و ماوراء النهر سازگارتر بوده است» (همان: ۴۳).

نکته ی قابل توجه درباره ی مذهب ابوحنیفه آن است که، شرط عمل به دستورات شرعی از ایمان به اصول دین برداشته شده و معتقد بودند که اقرار به زبان و اعتقاد به دل برای اثبات مسلمانی کافی است و مسأله ی استحسان به سبب نفع جامعه ی اسلامی در حل امور مورد مناقشه دیگر ویژگی این مذهب متساهل است. «حنفیان می کوشیدند تا قوانین شریعت را با نیازهای واقعی زندگی مطابقت دهند، نه به طور مطلق و جدا از جنبه های عینی زندگی به آن بنگرند. بر این مبنا، آنان در کنار رکن رأی و قیاس، مسأله ی استحسان را مطرح کردند. اصل استحسان عبارتست از این که در مسایل مبهم و مورد مناقشه با توسل به قیاس، معیار را نفع جامعه ی اسلامی قرار دهند، یعنی در مسایل مبهم آن طریقی برگزینند که برای جامعه و دولت، سودمند و مناسبتر باشد» (همان: ۴۰).

شاد خواری و می گساری

با چنین مذهب متسامح و چنان سرزمین سرسبز و پر رونق و چنان حکومت غنی و آسانگیر، میدان برای آزادی در انجام فرامین شرع و عمل به محرّمات فراخ می شود. روحیه ی آزاد و طبع شاد مردمان منطقه ی ماوراء النهر و تجربه ی شادخواری و باده نوشی پیش از اسلام، آنان را در مسیر شادخواری پدران خود سوق می دهد و در فواید خمر داد سخن می دهند و شاعران به جنبه های درمانی و نشاط افزایی آن اشاره می کنند. «سوق دادن اذهان مردم به جانب شفاعت و توجه دادن آنان به رحمت الهی که در توجیه فقها و مفتیان دوره ی سامانی به عنوان اولی و مهمترین شرط مسلمانی و ایمان معرفی می شد، خود از عوامل بی پروایی مردم در عمل نکردن به فرائض و نوافل محسوب بوده است. لذاست که در شعر دوره ی سامانی به بیانی بی پروایانه برمی خوریم که شاعر در مقام یک مفتی حکم به جایز بودن شرب خمر می دهد و از حلیت آن سخن می گوید» (همان: ۸۸).

بُنداری رازی سبب حرام بودن می را می پرسد و چون علت را در نمی یابد، در حلیت آن گوید:

ابلهان گویند کاین میی بی حرام می ندانم کاین حرام از چه دری
ار حلالی ار حرامی چاره چیست؟ می مرا از جان شیرین خوشتری
(اداره چی، ۱۳۷۰: ۲۶۹)

ابو محمد بدیع نیز می خواری را به وقت گل سرخ جایز می داند:
بدان منگر که می منع است، می خور لَوَقْتِ الْوَرْدِ شُرْبُ الْخَمْرِ جَائِزٌ
(همان: ۱۶۹)

رودکی نیز بر آن خاصیت های مختلف برشمرده است:

می آرد شرف مردمی پدید می آزاده نژاد از درم خرید
می آزاده پدید آرد از بد اصل فراوان هنراست اندرین نبید
هرآنکه که خوری می، خوش آنگهست خاصه چو گل و یاسمن دمید
بسا حصن بلندا که می گشاد بسا کره ی نوزین که بشکنید
بسا دون بخیلا که می بخورد کریمی به جهان دُر پراکنید
(رودکی، بی تا: ۲۵)

لعل می را ز دُرَج خُم برکش در کدو نیمه کن، به پیش من آر
(همان: ۲۶)

زُفت شود رادمرد و سست دلاور گر چشد زوی و روی زرد گلستان
(همان: ۳۴)

زان می که گرسرشکی ازان درچکد به نیل صدسال مست باشد از بوی او نهنگ
آهو به دشت اگر بخورد قطره ای ازو غرنده شیر شود و نندیشد از پلنگ
(همان: ۵۸)

رودکی قصیده‌ی خمربه‌ی معروفی دارد که به بیان تمام مراحل استحصال می را شرح می دهد:

مادر می را بکرد باید قربان بچه‌ی او را گرفت و کرد به زندان
بچه‌ او را از گرفت ندانی تاش نکوبی نخست و زو نکشی جان

(رودکی، بی تا: ۳۳)

از شواهد برمی آید که او هم به لذات مادی توجه داشت و به سنت معهود دوره‌ی سامانی شراب نوشی را منع نمی کند و در نوشیدن آن دلایلی می آورد که توجیه این کار حرام باشد و از سوی دیگر به روز جزا و عقاب اعتقاد دارد و توبه و شفاعت طلبی را مستمسک رهایی از کیفر قیامت می شمرد. این تفکر، اندیشه‌ی غالب جامعه‌ی سامانیان است که رحمت خدا به گونه‌ای است که عمل به محرّمات با استغفار از لوح اعمال زدوده می شود. شفاعت و توبه در رحمت خدا را می گشاید و شخص خطاکار باز می تواند سر به آستان درگاهش بساید.

رودکی و زیبارویان

در بزم های شادخواری و رامشگری، وجود زیبارویان سیاه چشم خودنمایی می کند و شاعر در اثنای وصف این مجالس به کرات به عشقبازی ها و حتی فراق و هجران لعبتان اشاره می کند:

شاد زی با سیاه چشمان شاد که جهان نیست جز فسانه و باد
ز آمده شادمان بیاید بود وز گذشته نکرد باید یاد

(رودکی، بی تا: ۳۷)

من و آن جعد غالیه بوی من و آن ماهروی ماه نژاد

(همان: ۱۷)

همی خریدو همی سخت بی شمار درم به شهر هرکه یکی تُرک نارستان بود
 بسا کنیزک نیکو که میل داشت بدو به شب زیارت او پیش او به پنهان بود
 (همان: ۲۳)

نیبذ روشن و دیدارِ خوب و روی لطیف اگر گران بُد، زی من همیشه ارزان بود
 (همان: ۲۳)

همیشه چشمم زی زلفکان چابک بود همیشه گوشم زی مردم سخندان بود
 (همان: ۲۴)

چنان که در ابیات بالا مشاهده می‌شود، شاعر در وصف معشوق جانب عفت و احترام را رعایت می‌کند و از پرده دری‌های بی‌شرمانه خودداری می‌کند و بیشتر توجه خواننده را به زلف و جعد وی معطوف می‌کند و در تصور عینی چهره‌ی معشوق زیاد گام را فراموشی نمی‌نهد. رودکی در قصیده‌ی معروف بوی جوی مولیان یار را فقط با صفت مهربان توصیف می‌کند و از اندام و جوارح او سخن نمی‌گوید، که این از ویژگی‌های شعر رودکیست که آن را محبوب خاص و عام گردانده است.

مضامین در مدایح رودکی

بخشی از قصاید رودکی مدایحیست سلیس و روان، بی هیچ گزافه و لافزنی که از مختصات شعر ستایش دوره‌ی غزنوی و سلجوقیست. تسامح امرا در این زمینه هم بی اثر نبوده و شاعر در میدان فراخ طبع خود شعر زیبا می‌پرورد تا مطلوب ارباب خود گردد، برخلاف ادوار بعد که شاعر، پادشاه بزدلی را پهلوانی رستم صفت معرفی می‌کند که بر همه ظفر می‌یابد و یا مستبد و ظالمی را بخشنده و نیکو خصال معرفی می‌کند. «سلوک انسانی و داد و دهش کریمانه و مراعات جانب آزادی عقاید در عهد سامانی باعث آمده بود تا مدایح آن دوران در حد طبیعی و به میزان زیادی به دور از گزافه‌گویی و مدهانه باشد. زیرا شاعران دلیلی برای لافزنی و دروغ‌گویی نمی‌دیدند» (شفق، ۱۳۷۸: ۱۱۲). از دیگر عوامل تمایز شعر مدحی این دوره

«اندیشه های فلسفی حاکم بر ذهن عام و روشنفکران عصر، تفکرات اومانیستی یا نزدیک به اومانیستی امثال اخوان الصفا و ابو سلیمان منطقی سجستانی است و زیربنای فلسفه‌ی غزنوی را تفکر بزرگانی از نوع بیرونی و ابن سینا می سازد. طبعاً در چنان جامعه ای میدان برای استبداد عقیدتی باز نیست» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۴: ۹۳). رودکی در شعر مدحی چنین طبع خویش را می سنجد:

اثر میر نخواهم که بماند به جهان میر خواهم که بماند به جهان در اثر
(رودکی، بی تا: ۱۲)

ساقی گزین وباده و می خور به بانگ زیر کز کشت سار نالد و از باغ عندلیب
هرچند نوبهار جهان است به چشم خوب دیدار خواجه خوب تر، آن مهتر حسیب
(همان: ۱۴)

شعر مدحی رودکی دارای جنبه های مختلفی است؛
الف - دعا: رودکی دعا می کند امیر عمر طولانی داشته باشد تا همه از الطاف وی سود
برند:

جهان به کام خداوند باد و دیر زیاد برو بهیچ حوادثِ زمانه دست مَداد
درست و راست کناد این مثل خدای ورا اگر بیست یکی در، هزار در بگشاد
(همان: ۱۷)

ب - خردمندی: در ستایش خرد و جوانی امیر گوید:
از ملکان کسی چُئُو نبود جوانی راد و سخندان و شیرمرد و خردمند
(همان: ۱۹)

ج - رشادت: در باره‌ی رشادت و جنگاوری ممدوح سراپد:
همی بکشتی تا در عدو نماند شجاع همی بدادی تا در ولی نماند فقیر
(همان: ۲۷)

د - انصاف: داد و انصاف از صفات بارز پادشاهان آل سامان است. رودکی نیز بدان اشاره دارد:

آن ملک عدل و آفتاب زمانه زنده بدو داد و روشنایی گیهان
(همان: ۳۵)

ه - عطابخشی: علاوه بر عدالت ممدوح رودکی بصفه عطابخشی و سخاوت مزین است:

واجب نبود به کس افضال و کرم واجب باشد هرآینه شکر نعم
تقصیر نکرد خواجه در ناواجب من در واجب چگونه تقصیر کنم
(همان: ۵۹)

و - شکرگزاری: در خلال مدح شکر نعمت به جای می آورد:
کرا بزرگی و نعمت ز این و آن بودی مرا بزرگی و نعمت ز آل سامان بود
(همان: ۲۴)

در خلال مدح به صله هم گریزی می زند و حسن طلب می کند:
مرا جود او تازه دارد همی مگر جودش ابرست و من کشتزار
(همان: ۲۷)

در هر روی شواهد بالا دال بر صراحت و صداقت شاعر در مدح ممدوح است که به اغراق های پوچ و ملال آور تبدیل نمی شود و گویی باور خود شاعر است که ممدوح آن ویژگی ها را در خویش می یابد، از این روی او را فاضل و خردمند می پندارد و در میان ندیمان از همه عزیزتر و نافذتر می شمرد.

شاعری که از روی صفای باطن و اراده‌ی خالصانه به مدح امیر همّت می گمارد و در صدد بیان واقعیتی است، با گشاده رویی امیر متساهل مجال پند و اندرز می یابد و در خلال مدح به موعظه‌ی ممدوح می کوشد. ممدوح که او را دلسوز و معین خویش می یابد، از پند و اندرز ابا نمی کند و به جان و دل نیوش می کند و در ادامه‌ی حیات بدان توجه و تأمل می کند. «مجال

پند و اندرز از خصایص امرای متساهل و کریم تواند بود و امرایی که اجازه دهند در کنار مدح و ستایش از آنان، موعظه و پند نیز به زبان گویندگان جاری شود» (شفق، ۱۳۷۸: ۱۱۳). رودکی نیز فرصت را غنیمت شمرده و به نیکی هم امیر و هم خوانندگان شعر خویش را پند و نصیحت می دهد. خصلت وعظ و اندرز رودکی به طوری بود که وی را در دربار چون پدری دلسوز تلقی می کردند و موجب احترام درباریان و مردم عامه می گشت. این احترام با صبغه‌ای کمتر در برخورد با دیگر شعرا نیز دیده می شد. «رواج همین آزادی نسبی بود که شعرا به خود اجازه می دادند تا به پند و اندرز مردمان درباری و غیر درباری بپردازند. در این دوران اندرزهای به جای مانده با توجه به دوره های بعد تا حدودی چشمگیر است» (همانجا). پدر شعر فارسی، رودکی سمرقندی در خلال اشعارش از اندرز امرا و مردم عامه کوتاهی نکرده و شعرش مشحون از نصیحت حکیمانه است.

آزادگی و ترک تعلقات دنیایی

رودکی دنیا را عاریه می شمرد و در صدد منکوب کردن آن است. از این رو به بی وفایی، مکر و دوری آن، اشاره می کند تا از حوادث تلخ ایام گجسته‌ی آن پند گیریم و زیاد دلباخته‌ی آن نشویم. در فریب و بی وفایی آن گوید:

ای پَرغونه و باژگونه جهان مانده من از تو بشگفت اندرا

(رودکی، بی تا: ۱۲)

به یک گردش به شاهنشاهی آرد دهد دیهیم و تاج و گوشوارا
توشان زیر زمین فرسوده کردی زمین داده مر ایشان را زَغارا

(همان: ۱۱)

مهر مکن برین سرای سپنج کین جهان، پاک، بازی و نیرنج
نیک او را فسانه دار و شد بد او را کمرت سخت پَنج

(همان: ۵۴)

و گاه به سرنوشت آدمی در این سرای اشاره می کند و یاد مرگ را پیش روی خواننده می آورد و تنبهی از آن تاریکی قبر به وی می دهد:

به سرای سپنج مهمان را دل نهادن همیشگی نه رواست
زیر خاک اندرون ت باید خفت گرچه اکنون خواب بر دیباست.....
(همان: ۱۵)

مہتران جهان همه مردند مرگ را سر همه فرو کردند
(همان: ۲۱)

توسع اخلاقی و نوع دوستی

در خلال اندرزهای رودکی اجتناب از کارهای ناپسند و دعوت به کارهای نیکو ارج نهاده می شود. وی شنونده را از کارهای زشت باز می دارد و در عوض مسیر صواب را نشان می دهد و می خواهد شنونده سخنان وی را یک برنامه عملی داند و توصیه های وی را انجام دهد. توصیه هایی که پیش از بیان، خود شاعر بدان اعتقاد دارد و آن را سرلوحه اخلاق پسندیده اش قرار داده است. از این رو مورد توجه و احترام همگان قرار گرفته است. می توان الگوی بارز سخنانش را در وجود خودش یافت. در دعوت به اخلاق نیکو و پرهیز از صفات زشت می گوید:

- ترک خودخواهی و کینه ورزی:

دلا تا کی همی جوینی منی را چه داری دوست، هرزه دشمنی را
(همان: ۱۱)

- خشم فروبردن:

زمانه گفت مرا خشم خود دار نگاه کرا زبان نه ببند است، پای در بند است
(همان: ۱۶)

- گفتن به موقع و سکوت به وقت:

زبان چه مایه توان داشتن به نیام سخن بیاید گفتن به جایگاه تمام
گزند خامش بودن به جایگاه سخن برابر آید با گفتن ساکام
(همان: ۵۹)

- دعوت به بخشش و عطا:

نیکبخت آن کسی که داد و بخورد شوربخت آن که او نخورد و نداد
(همان: ۱۷)

- داد و دهش:

خود خور و خود ده، کجا نبود پشیمان هر که بداد و بخورد ز آنچه که بلفخت
(همان: ۵۳)

رودکی به طور زیبایی زندگینامه‌ی خود را بسیار موجز در قصیده‌ی «مرا بسود و فرو ریخت هرچه دندان بود» بیان می‌کند و در آن هم از شکوه گذشته‌ی خود یاد می‌کند و هم از ضعف و پیری. در برخی از ابیات پراکنده نیز بی ادعا به ضعف و ناتوانی جسمی خویش اشاره می‌کند و آن را نه از برای ترحم، بلکه برای عبرت آموزی می‌آورد. در پایان همین قصیده عصا و انبان که نشان از ناپینایی و فقر اوست، طلب می‌کند.

با آنکه اشعار اندکی از این شاعر بسیارگوی به جای مانده، اما میدان سخن را وسیع یافته و در همه‌ی ابعاد زندگی داد سخن داده و لطف کلام وی در همین آزادی اندیشه و صراحت لهجه است که خود را در مسیر حوادث قرار داده و بنا بر فراخور حال شعر سروده است. حتی ضعف خویش را با چشم عبرت عرضه می‌کند و شکوه خود را چون کاخ ویران و خاطره‌ای بر باد رفته یاد می‌کند و می‌گوید کسی که چهارصد شتر بارش را می‌کشیده، اکنون دست به عصا و کیسه بر دوش و زار و ناتوان شده است. به گوش باشید که این راه و رسم زندگی است. تجربه‌ی گرانسنگ خود را به ارزان و از روی اخلاص و صداقت ارائه می‌کند. و پیری خود را چنین وصف می‌کند:

سپیدبرف برآمد به کوه سیاه و چون درونه شد آن سرو بوستان آرای
(همان: ۶۲)

ستایش علم و علم آموزی یک شاخص رفاهی

رودکی در همه‌ی ابعاد زندگی شعر سروده است. حتی در کسب علم نیز از خوانندگان اشعارش می‌خواهد در همه‌ی ادوار زندگی‌شان به کسب علم بپردازند و هرگز خود را از این موهبت خدادادی محروم نسازند:

تا جهان بود از سر آدم فراز کس نبود از راز دانش بی‌نیاز
دانش اندر دل چراغ روشن است از همه بد بر تن تو جوشن است
(همان: ۴۸)

همو بر این باور است که دل به نور معرفت و علم مشغول باید داشت:

بفنود تنم بر درم و آب و زمین دل بر خرد و علم و بدانش بفنود
(همان: ۵۵)

باری، از درون ابیات اندک به جا مانده از رودکی می‌توان زندگی او را به دو دوره‌ی جوانی و شادخواری که ملازم امیران سامانی بود و دوره‌ی افول و ضعف و ناتوانی که قرین زوال شکوه بخارا بود، تقسیم نمود. «جوانی شاعر در دربار بخارا، در صحبت زیبارویان سیاه چشمان آن دیار، همراه با نشید و مستی گذشت. عشق، موسیقی، شراب و طلا روزگار او را از شادمانی لبریز کرده بود. اما سرانجام دوران پیری فرارسید و سستی و پیری شانه‌هایی را که زیر بار زن و فرزند فرسوده و خمیده بود، لرزان کرد. با چشم‌هایی که از فروغ آفتاب پر نور جز گرمای نوازشگر روزهای زمستان را در نمی‌یافت. شاعر که غبار سپید بازمانده‌ی از کاروان عمر رفته را بر سر و روی خویش می‌یافت یک لحظه فرو ماند تا رفته رفته به دنیای سایه‌ها رخت بکشد و وقتی سال سیصد و بیست و نه هجری پای به این دومین تاریکی‌های خویش نهاد، بخارای آرام شادخوار محبوب او می‌رفت تا گرفتار پریشانی و نابسامانی خود و طرب انگیز شادمان امیر نصر در انقلاب‌های پایان عهد او محو و ناپدید می‌شد و بدین گونه بود که

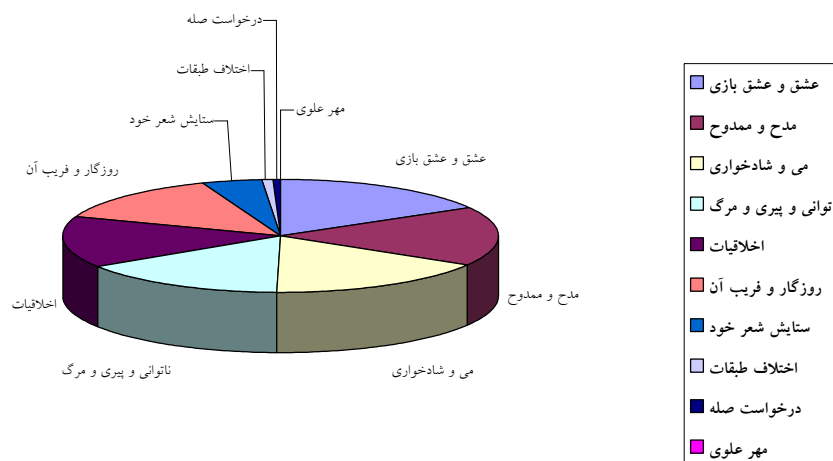
سرگذشت کاروانسالار شاعران کهن که آدم الشعرا و استاد شاعران جهان نیز خوانده می شد، در تاریکی و ابهام و فراموشی فرو رفت» (زرین کوب، ۱۳۴۳: ۱۰).

نتیجه

چنان‌که گذشت دیوان مختصر رودکی مملو از مضامین نشان دهنده‌ی رفاه اجتماعی است. این مضامین در ده عنوان طبقه بندی شده که حاصل آن چنین است:

درصد	تعداد	عنوان
۱۶،۶۶	۲۶	۱- عشق و عشقبازی
۱۶،۶۶	۲۶	۲- مدح ممدوح
۱۶،۶۶	۲۶	۳- می و شادخواری
۱۵،۳۸	۲۴	۴- ناتوانی و پیری و مرگ
۱۴،۷۴	۲۳	۵- اخلاقیات
۱۳،۴۶	۲۱	۶- روزگار و فریب آن
۴،۴۸	۷	۷- ستایش شعر خود
۰،۶۴	۱	۸- اختلاف طبقات
۰،۶۴	۱	۹- درخواست صله
۰،۶۴	۱	۱۰- مهر علوی
۹۹،۹۶	۱۵۶	جمع کل

و نمودار دایره ای آن چنین است:



سه عنصر عشق، مدح و می بالاترین بسامد را با ۲۶ مورد دارند و نشان از خوشگذرانی و رفاه در زندگی اوست که بیشتر عمر را در آن گذراند. ضعف و پیری و مرگ با ۲۴ مورد، نشان توجه شاعر به حقیقت مرگ است و در پیری و کهولت به کرات از ضعف و ناتوانی شکوه می‌کند و این شکوه بیشتر جنبه تنبه اغیار دارد و نه اظهار درد و عجز خویش. ۲۳ مورد هم در طول دیوان (فارغ از تک بیت‌ها) به اخلاقیات اشاره شده، اعم از ستایش خصال نیکو و نکوهش اخلاق ناپسند. دیگر عنصری که بسامد بالا دارد، جور و فریب روزگار است که در باور ایرانیان از دیرباز باقیست، ۲۱ مورد یافت شد.

از میان این ۱۵۶ مضمون، ۶۴ مورد مزاحم یا نکوهیده است که شاعر از آن بی‌زاری می‌جوید و ۹۲ مضمون خوب و شادی آور است.

درصد	تعداد	نوع
۵۸،۹	۹۲	۱- مضامین سودمند و شادی آور
۴۱،۰	۶۴	۲- مضامین مزاحم و نکوهیده
۹۹،۹	۱۵۶	جمع کل

و نمودار دایره ای آن:



در کل حدود ۵۸،۹٪ مضامین مثبت و مطلوب است و این نشان از رضایت نسبی شاعر از اوضاع اجتماع، دربار و زندگی خود، به خصوص در هنگام حضور در دربار سامانیان است. رضایت درونی و تأمین معاش شاعری چون رودکی از موقعیت اجتماعی خود، نشان از احترام حاکمان نسبت به اوست. حاکم سامانی از هر نظر نیازهای رودکی و امثال او را فراهم کرده است، حاکم خود نیز فردی است که بهره‌مند از رفاه اجتماعی حاصل از عدل و انصاف خویش است، ثروت بسیار، درآمد کافی از مالیات، رغبت مردم در پرداخت عوارض مالیاتی، کار و تجارت، امنیت سیاسی و ثبات حکومت شرایطی فراهم ساخته تا همه زندگی به شادی و شادکامی بگذرانند، حتی بخل و تنگ نظری در این اجتماع نیست، این مسأله در شعر رودکی و

شاعران هم عصر او مشهور است. ملاحظه شد رودکی به مضمون دعوت به علم آموزی و خصال نیکو چون داد ودهش، آزادگی، شادخواری و... پرداخته، اما دیده نشده که شاعری از همعصران یا امرای وقت را هجا بگوید؛ حال آنکه در ادوار بعد این مضمون از نگاه ردیلت اخلاقی، در شعر فارسی وارد شد که خود مسأله‌ای است.

عواملی که یک جا فراهم شده تا فرد - شاعری چون رودکی - یا افرادی در یک اجتماع شاد باشند و شادمانه زندگی کنند، نخست نداشتن دغدغه‌ی فکری است که از سوی حاکمان و هموعان فراهم می‌شود، دوم ثبات حکومت است که در جامعه‌ی عصر سامانی، مردم وقتی به اندازه‌ی کافی دارند که بخورند و بیخشند و مهمان نوازی کنند، پس از سوی شهروندان مزاحمت و نزاعی برایشان در کار نیست، از سوی حاکم نیز با توجه به این که حاکم خود عادل و با انصاف است و پشت‌گرم به ثروت و ثبات سیاسی، متأهل در امور مذهبی، مروج آزادی و آزادگی است، مزاحمت و رقابتی با شهروندان ندارد، نتیجه‌ی یخود به خودی این اوضاع چیزی جز رواج شادی و شادکامی و کامجویی از لذت‌های موجود نیست که در عصر سامانیان در سمرقند و بخارا - ماوراءالنهر - فراهم بوده است. شاهد صادق این ادعا ذهن و زبان و شعر رودکی است که در این پژوهش مستند واقع شد.

منابع

- ۱- ابن حوقل، ابی القاسم (۱۳۴۵) *صورة الارض*. ترجمه‌ی دکتر جعفر شعار. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۲- ابن خلدون، عبد الرحمن (۱۳۵۳) *مقدمه ی ابن خلدون* (جلد دوم). ترجمه ی محمد پروین گنابادی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۳- اداره چپی گیلان، احمد (۱۳۷۰) *شاعران همعصر رودکی*. تهران: بنیاد دکتر محمود افشار.
- ۴- امامی، نصر الله (۱۳۵۲) *منابع اسرائیلیات در ادبیات فارسی*. نشریه‌ی دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه تبریز. سال ۲۵.
- ۵- بیرونی، ابو ریحان محمد بن احمد (۱۳۵۲) *آثار الباقیه*. ترجمه‌ی اکبر دانا سرشت. تهران: کتابفروشی ابن سینا.
- ۶- رودکی، جعفر بن محمد (بی تا) *دیوان شعر*. پژوهش، تصحیح و شرح دکتر جعفر شعار. تهران: نشر قطره.
- ۷- زرین کوب، عبد الحسین (۱۳۴۳) *با کاروان حله*. تهران: چاپخانه‌ی سپهر (بنگاه انتشارات آریا).
- ۸- شفق، اسماعیل (۱۳۷۸) *بوی جوی مولیان*. قم: انتشارات نور.
- ۹- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۷۴) *مفلس کیمیا فروش*. تهران: انتشارات سخن.
- ۱۰- صفا، ذبیح الله (۱۳۳۵) *تاریخ ادبیات در ایران* (جلد اول). تهران: کتابفروشی ابن سینا.
- ۱۱- فرای، ریچاردن (۱۳۶۳) *عصرزین فرهنگ ایران*. ترجمه‌ی محمد محمودی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۱۲- ——— (۱۳۶۵) *بخارا دستاورد قرون وسطی*. ترجمه‌ی محمد محمودی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۱۳- النرشخی، ابوبکر محمد بن جعفر (۱۳۱۷) *تاریخ بخارا*. ترجمه‌ی ابو نصر احمد بن محمد بن نصر القبادی. تصحیح مدرس رضوی. تهران: انتشارات سنایی.

۱۴- نظامی عروضی سمرقندی، احمد بن عمر بن علی (۱۳۶۴) **چهار مقاله**. به اهتمام دکتر محمد معین. تهران: مؤسسه‌ی انتشارات امیرکبیر.

۱۵- همایی، جلال‌الدین (۱۳۷۵) **تاریخ ادبیات ایران**. به کوشش ماهدخت بانو همایی. تهران: نشر هما.

۱۶- یوسفی، غلام حسین (۱۳۷۴) **فرخی سیستانی**. تهران: انتشارات علمی.